

دکتر میرنعمت الله موسوی \*

### نگاهی به زمان و شعر کمال خجندی

کمال الدین مسعود خجندی ، شاعر عارف سده هشتم هجری ، یکی از برجسته ترین غزلسرایان ادب گسترده فارسی است. با توجه به اینکه هنر، آفریده زمان و وضعیت اجتماعی ، و زبان و وضعیت اجتماعی ، متأثر از اوضاع سیاسی است ، در بررسی شعر شاعران باید وضعیت سیاسی و اجتماعی آنان را بدقت مورد مطالعه قرار داد و بر اساس پژوهشهای علمی ، دریافت که شاعر چه نقشی در آفریدن شعر خود داشته است .

اگر نیمی از افتخار آفرینش شاهنامه را به حساب حکیم ابوالقاسم فردوسی بگذاریم نیم دیگر این افتخار نصیب اوضاع سیاسی و اجتماعی سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری خواهد بود، چه زمان آفرینش شاهنامه آستن این اثر سترگ بوده است و اگر فردوسی نامی نیز در این زمان ظهور نمی کرد این اثرگران قدر بسه

---

\* عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تبریز.

مقام ظهور می رسید حالا ضعیفتر یا قویتر از آنچه که اکنون در دست داریم . بنابراین می توان به این نتیجه قطعی اعتراف کرد که آثار برجسته هنری در زمان خاصی و به مناسبت ویژه ای مجال تجلّسی می یابد. همچنین در بررسی آثار هنری ، باید از دو زاویه به آنها نگاه کرد. زاویه نخست اینکه هنرمند با آفریدن هنر خود چه هدفی دارد و چه دطلبی را می خواهد به مخاطب خود برساند؟ بی گمان این مطالب و این " چه گفتن " ارتباط مستقیمی با وضعیت زمان دارد. اگر اندیشه و ذهن هنرمند در پیرامون قانون و آیین اجتماعی دور بزند ، بی گمان در زمان هنرمند بی قانونی یا دست کم ، قانون شکنی وجود داشته است . اگر هنرمند تزویر و ریا را محور اصلی اثر خود قرار دهد ، بی گمان جامعه او گرفتار درد بی درمان تزویر و سالوس بوده است . گذشته از این زبان هنر زبانی مستقیم و عادی نیست بلکه کنایه و غیرمستقیم است و گاهی آنچه که هنرمند با هنر خود بیان می کند عکس آن ، هدف نهایی اوست . وقتی حافظ در بیت زیرواژه " عاقل " را به کار می برد، بی گمان منظورش " جاهل " بوده است :

و اعظم گفت بجز غم چه هنر دارد عشق ؟

گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این

و یا در بیت زیر از کمال خجندی ، منظور اصلی و نهایی شاعر از واژه

" عامی " معنی عکس آن یعنی " عارف " است :

چه زیان اگر چه گشتم چو کمال رند و عامی

که ز زهد و نیکنامی همه عمر بود عارم

بدین ترتیب دریافت پیام هنرمند ساده و درخور گوشه نیست

و این ویژگی زبان هنر را پیچیده و دیرپاب می کند که باید بسـرای دریافت آن ، شخصیت هنرمند، وضعیت سیاسی و اجتماعی او و فاکتورهای دیگر را بررسی کرد.

موضوع دیگری که در طرح اندیشه یک هنرمند باید در نظر گرفته شود، تعهد اوست . هنرمندان در واقع ، قشر تیزهوش و سالم یـک جامعه هستند و هنرمندی که از اخلاق سالم و هوش سرشار بهره نداشتن باشد، هنرمند واقعی نیست بلکه تظاهر به هنرمندی می کند. هنرمند واقعی نسبت به نیک اندیشی و اصلاح جامعه حساس است و کژی و ناراستی را بر نمی تابد. چنین هنرمندی را می توان هنرمند متعهد نامید. هنرمند متعهد جامعه خود را به سوی راستی هدایت می کند و راستی مطلق در ذات مقدس کبریاپی است . بنابراین اگر در هنر اعتراضی ، انتقادی و اندیشه مبارزه طلبانه ای دیده می شود: از این چشمه زلال سرچشمه می گیرد هر چند به ضرورت هنرمندان و صاحب منصبان باشد. کوتاه سخن اینکه هنرمند امیل و متعهد، چنگ زدن به "ریسمان حسن مطلق" را تجویز می کند نه چنگ زدن به ریسمان فلان و بهمان را .

با توجه به آنچه که بطور کوتاه به نگارش درآمد، نخست باید دید که کمال خجندی در چه زمانی و در چه جامعه ای زندگی می کرد و آیا متعهدانه جامعه خود را به چنگ زدن به ریسمان نیک مطلق دعوت کرده و هنر خود را در خدمت به مردم خود به کار بسته یا نه؟ به عبارت فنی ، عاطفه سخن او از چه نوع عاطفه ای است ؟ پس از بررسی این بخش نقد مرحله دوم یعنی " چگونه گفتن " یا " چگونه بیان کردن "

می تواند مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین نخست باید دانست که کمال چه هدفی از شاعری داشته سپس می توان به این موضوع پرداخت که این هدف را چگونه به مخاطبان خود القا کرده است .

### اوضاع سیاسی و اجتماعی آذربایجان در سده هشتم هجری :

در سده های هفتم و هشتم هجری ایران بویژه آذربایجان گرفتار وحشی گریهای خاندان چنگیز بود. " تاریخ مغول در ایرانرامی توان در سه بخش عمده بررسی کرد؛

الف - دوره کشتار و نامردمی .

ب - دوره آرامش نسبی.

ج - دوره هرج و مرج و فترت . "

با توجه به اینکه کمال خجندی در دوره سوم زندگی پربرکت خود را سپری می کرد، برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب ، تنها این دوره را مورد بررسی قرار می دهیم . دوره فترت و هرج و مرج بین مغول و تیموریان در تاریخ ایران از مرگ آخرین ایلخان مقتدر مغول، سلطان ابوسعید بهادرخان در سال ۷۳۶ آغاز می شود. و نیز تولد کمال در اوایل سده هشتم روی داده است . بنابراین در دوره مورد نظر کمال کمتر از سی و پنج سال و سنی مناسب برای رشد فکری و کمال اندیشه داشته است .

در سالهای هرج و مرج مصیبتهای زیادی بر سر مردم ستم کشیده ایران بویژه مردم آذربایجان آمده است و شاعر ژرف اندیش و متعهد این دوره در این جامعه آشفته ، بی گمان صورخیال شعر خود را

از این وضعیت گرفته‌است . از آنجایی که هنر ناب و شعر متعهد آیینی تمام‌نمای وضعیت سیاسی و اجتماعی یک دوره به حساب می‌آید، نیازی به بررسی تاریخ این دوره احساس نمی‌شود زیرا با چشم مسلح می‌توان از روزنه شعر کمال و کمالها اوضاع نابسامان آن را مشاهده کرد:

حلال باد می خلد و حور زاهد را

که وا گذاشت به رندان شراب و شاد را

میر ز گردن صوفی قلاده تسبیح

گذار تا ببرد گردن مقلد را .....

عجب که شهنه نگشت از امام‌ماواقف

که خرج کرده‌می وقفهای مسجد را

کمال لاف عبادت مزن که چشم بتان

به یک نظربرد از ره هزار عابدرا<sup>۷</sup>

باتوجه به ویژگی اصلی زبان شعر عرفانی و رمزهای صوفیانه و طعنه‌های رندانه و بیان اسرار حق از جانب این گروه با زبانی - به ظاهر آسیب‌پذیر - می‌توان اوضاع آشفته اجتماعی و کژ رویه‌های کارداران امر جامعه شاعر را به روشنی دریافت . دو شاعر نامدار معاصر کمال ، حافظ و عبید، نیز از دریاچه هنر اصیل و با هدف " چنگ زدن به ریسمان خدا ، یعنی نیک مطلق ، همان اندیشه‌ها را بیان کرده‌اند که کمال طی غزل پیشین برای خوانندگان خود گفته‌است . حافظ که دیوانش سراسر پر از چنین مضمونهای طعنه‌آمیز و رندانه است ، بی‌گمان مانند بسیاری از اندیشمندان زمان خود تصویری از

جامعه ناهنجار خود را ترسم کرده است :

دانی که چنگ وعودچه تقریر می کند

پنهان خورید باده که تعزیر می کند

ناموس عشق و رونق عشاق می برند

عیب جوان و سرزنش پیر می کنند...

می خورد که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می کنند<sup>۸</sup>

و معترض برجسته و نامدار دیگر این دوره ، عبیدزاکانی ، با خمسی فراوان و ذهنی افشاگر اما با لفظی بی عنان تصویر غم انگیز جامعه دوره فترت را چنین بیان می کند:

" معاویه به برکت ظلم و ستم ، ملک از دست امام علی

( کرم اله وجهه ) به دربرد ، بخت النصر تا دوازده هزار پیغمبر برادر

بیت المقدس بی گناه نکشت و هم چند هزار پیغمبر را اسیر نکرد ،

دولت او عروج نکرد و در دو جهان سراقرازشد .

چنگیز خان که امروز - به کوری اعدا - در درک اسفل مقتدا

و پیشوای مغولان اولین و آخرین است ، تا هزاران هزار بی گناه را

به تیغ بی دریغ از پای درنیاورد ، پادشاهی روی زمین براو مقرر نگشت .

هلاکو چون ستم ورزید لاجرم قرب نودسال پادشاهی درخاندان او

قرار گرفت و هر روز دولت ایشان در تضاید بود . ابوسعید بیچاره را چون

دغدغه عدالت در خاطر افتاد و خود را به شعار عدل موسوم گردانید .

در اندک مدتی دولتش سپری شد و خاندان هلاکو و مساعی او در سر

نیت ابوسعید رفت<sup>۹</sup> ."

با توجه به آنچه از کمال و حافظ و عبید در باره اوضاع سیاسی و اجتماعی سده هشتم هجری ، بطور کوتاه آورده شد، نیاز چندانی به بررسی تاریخی این دوره احساس نمی شود زیرا چنانکه گذشت ، تنها ادبیات و هنر، واقعیت‌های تلخ تاریخی را بروشنی نشان می دهد. با این حال نگاهی گذرا به وضعیت سیاسی و اجتماعی دوره کمال در شناخت شخصیت او گره گشا به نظر می رسد.

پس از مرگ آخرین ایلخان مقتدر مغول ، امپراتوری گسترده ایلخانان دچار تجزیه و آشفتگی شد. در شمال سرزمین آنان ، ملوک کرت در مرکز هرات سلطنت می کردند. در سبزوار و سرزمینهای مجاور آن سربداران دارای قدرتی بودند. جنوب این سرزمین میان شاهزادگان خاندان آل مظفر تقسیم شده بود که اغلب با یکدیگر در ستیز بودند و مرکز حکومت‌های مستقل آنان در شیراز و اصفهان و کرمان مستقر بود . بخش غربی ایران را ، دریک سرزمین بیضی شکل که کانون شمالی آن را آذربایجان و کانون جنوبی را بغداد تشکیل می داد ، آل جلابر یا ایلکانیان به خود اختصاص داده بودند. این خاندان در تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران نقش عمده‌ای داشتند و اهمیت آنان بیشتر در این است که همواره شاعران بزرگی در دستگاه حکومتی خود داشته‌اند و آنان را مورد تشویق قرار می دادند.<sup>۱۰</sup> از برجسته ترین شاعران این دوره که با دربار ایلکانی ارتباط نزدیکی داشتند سلمان ساوجی ، عبید زاکانی ، عمار تبریزی ، شرف الدین رامی ، حافظ شیرازی و سرانجام کمال خجندی را می توان نام برد. گذشته از این آل اینجو ، امیران چوپانی ، طغاتی‌موریان ، سلغریان ، ملوک

شبانکاره ، اتابکان یزد ، اتابکان لرستان ، قراختائیان ، ملوکتبرستان و مانند اینها هریک درگوشه‌ای یا به طرفداری از خاندان ایلخانیان و یا به هوای سلطنت ، این سرزمین کهن را دچار آشفتگی و پربشانی کرده بودند و همیشه با همدیگر جنگ و ستیزی کردند با این حال دوره اقتدار و قدرت آنان چندان طولانی نبود و قسمت بزرگی از حکومت و امیری آنان در ضعف یا در زد و خورد می گذشت. اما با کمال تاسف باید اعتراف کرد که به قدرت رسیدن آنان ، زد و خورد با یکدیگر و سایر رخ داده‌های این دوره در جهت از میان رفتن مدنیت ایران موثر بود و دوره بسیار آشفته‌ای در تاریخ سیاسی و در نتیجه اجتماعی ایران به وجود آورد.<sup>۱۱</sup>

هریک از این سلسله‌های فرعی که به قدرت می رسیدند خواسته یا ناخواسته تلاش می کردند که دربار خود را به قدم مبارک شاعران نیز مزین سازند تا شاید بتوانند فتح نامه اعمال خوشونت آمیز خود را به صورت آثار ادبی و شعر به سرزمینهای دورتر و شاید هم به آیندگان برسانند. طبیعی است که شاعران آگاه و متعهد این دوره در چنین وضعیت آشفته سیاسی و اجتماعی برای بیان ناهنجاریهای اخلاقی و حکومتی آنان فرصت را غنیمت می شمردند و با استفاده از امکان افشای فسادهای دستگاه ستم شاهی ، گاهی صریح و گاهی به کنایه و طنز و تمسخر ، آیین‌وار نامردمی و پتیارگی حکومت مداران و مزدوران و سالوسان را منعکس می کردند.

بت نامهربان من وفاداری نمی داند

به اهل دل بجز ظلم و ستم کاری نمی داند



چو دارم دل به دست او به پای محنت افکندش  
 چه دانستم من بی دل که دلداری نمی‌داند...  
 چه سوز ز ناله وزاری بر این درد ادخواهان را  
 که سلطان حال مسکینان با زاری نمی‌داند  
 مراد خاطر ما نیک می‌داند حبیب ما  
 تغافل می‌کنند زان سان که پنداری نمی‌دادد...

کمال از خلق نتوانست پوشیدن نظر بازی  
 که اورند است و چون زها دطراری نمی‌داند<sup>۱۲</sup>  
 باری با حمله برق آسای " عذاب خدای " ، تیمور، اغلب این  
 خاندانها از میان رفتند و جهانگشای " لنگ " پس از تسخیر سرزمین  
 گسترده ایران ، بخش غربی آن را به پسرش میرزا میران شاه سپرد .  
 اواخر عمر طولانی کمال خجندی با حکومت این میرزای تاتاری همزمان  
 بود. بدین ترتیب این شاعر عارف دوره طولانی آشفته‌ای را پشت سر  
 گذاشته و صور خیال شعر خود را از این همه آشفتگی انتخاب کرده  
 است .

عشق آیین پارسایان نیست  
 بی خودی رسم خودنمایان نیست  
 می به صوفی‌مده که آن صافی  
 در خور حال بی صفایان نیست  
 مگر آن دل که برقرار خود است  
 واقف از حال دلربایان نیست  
 یار بیگانه شد چنان امروز  
 کش دگر یاد آشنایان نیست

آن که مشغول نعمت و ناز است

هیچش اندوه بینوایان نیست

دولت وصل خواستم گفتند

سلطنت در خورگدایان نیست

رهبری جو کمال کایمن ر هرا

۱۳ سالها رفته‌اند پایان نیست

سلطان حسین جلایری پسر اویس ، برای اقامت کمال ، که مدتی از زادگاه خود خجند، به عزم سفر حج دور شده بود و در تبریز اقامت داشت ، باغ و خانقاهی اختصاص داد و شیخ کمال به این شهر و این خانقاه که در محلی به نام " ولیانکوی" <sup>۱۴</sup> که در لفظ کنونی آذربایجان " بیلانکی " گفته می شود، علاقه شدیدی پیدا کرده، چنانکه در مقطع غزل زیر با زبان ویژه عرفانی و رندی تمام ، علاقه خود را به این مکان ابراز داشته است .

مژه تیز است وغمزه تیز و تو تیز

خون عشاق ریختی به سستیز

گر کشی بی بهانه نتوان کشت

صد بهانه به شیوه‌ای انگیز...

کرد خون همه به گردن زلف

گفت کج دار طره را و مریز

پارسا دست خشک رفت آنجا

چو ز تسبیح داشت دست آویز

زاهدا تو بهشت جو که کمال

۱۶ ولیانکوی <sup>۹۵</sup> جوید و تبریز

وضع آذربایجان پس از مرگ سلطان اویس جلایری ، در زمان سلطان حسین و سلطان احمد، پسران او در اثر کشاکش وزد و خورد میان امیران و سرداران جلایری از یک سو و دست درازی آل مظفرو امیران قپچاق و ترکمانان از سوی دیگر، سخت آشفته و پریشان بود. آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی تبریز و گسترش هرج و مرج باعث حمله غیاث الدین توقتمش خان فرمانروای دشت قپچاق به ایمن سرزمین شد که در آن ، شهر به غارت رفت وعده زیادی به اسارت<sup>۱۷</sup> امیرقپچاق ، به پیروی از اغلب فرمانروایان آن دوره ، عده‌ای از بزرگان ودانشمندان تبریز را به سوی پایتخت خویش شهر " سرای " روانه کرد. از برجسته ترین مهاجران این اقدام ، کمال خجندی بود. کمال در این شهر به عنوان یک مهاجر نامدار وارجمد، باشکوه وجلال زندگی می‌کرد و به شعر می پرداخت :

ای رخت آیت حسن ودهنت لطف خدای

به حدیثی بگشای آن لب ولطفی بنمای...

بوستانی است سرای از گل آن روی کمال

به سرای آمدی ای بلبل خوشگوسرای<sup>۱۸</sup>

ودرغزلهای عاشقانه ، از سرای و دلبران آن دیار، بسیاریاد کرده است :

ترک من مه بود به ترکسی آی

خوش بود یک شبی به پیش من آی

کردویران سرای و کاخ کمال

طاق ابروی دلبران سرای<sup>۱۹</sup>

ونیز در بیت زیر به این مضمون اشاره دارد:

اگر سرای حبیب است و دلبران سرای

بیار باده که من فارغم زهر دو سرای<sup>۲۰</sup>

اما پس از مدتی پایتخت قپچاقیان آشفته و پریشان می شود و شاعر غزلسرای خوشگوی صور خیال خود را از آشفتگی و پریشانی محفل اقامت خود گرفته با کلام زیبایی که در خور غزل است ، به یاد تبریز و محل اقامت قبلی خود می افتد و به سوی این شهر بازمی گردد.

هر لحظه غمزه ها به جفا تیز می کنی

باز این چه فتنه ها است که انگیز می کنی

دل های ما نخست به تاراج می بری

وانگه اسیر زلف دلاویز می کنی

گر خون چکانی از دل عاشق کراست جنگ

شاهی به قلب رفته و خونریز می کنی

در بحر دیده آب کجا ایستد ز جوش

زینسان که آتش دل ما تیز می کنی

خواب شبان مبنده به چشم دگر خیال

چون همدمم به آه سحر خیز می کنی

از خون ما چه توبه دهی چشم مست را

از باده حلال چه پرهیز می کنی

شهر سرای چون دلت آشفته شد کمال

وقت است اگر عزیمت تبریز می کنی<sup>۲۱</sup>

در این غزل واژه ها و عبارتهای : جفا ، تیز کردن ، انگیزستن ،

تاراج ، اسیر ، خون ، جنگ ، شاه ، خونریزی ، همه حکایت از اوضاع نامناسب و جنگ ستیز شهر و دیار و محل اقامت شاعر دارند و به دلیل نابسامانی به ذهن کمال رخنه کرده اند و نیز واژه ها و عبارتهایی نظیر : بحر دیده ، آب چشم به معنی اشک ، خواب به چشم نیامدند ، آه ، آشفته و عزیمت فضای غم و اندوه جامعه شاعر را به تصویر می کشد . همچنین چون شاعر غزل سرا می باشد ، این آشفنگی و پریشانی را در قالب غزل سروده و واژه های ویژه غزل را در آن گنجانده است . مانند : غمزه ، دل ، زلف ، دلاویز ، عاشق ، قلب ، جوش ، خیال ، توبسه ، چشم ، مست ، باده و مانند آن . کمال در این غزل با به کارگیری عناصر سه گانه بالا ، شعری روان و غزلی آبدار سروده است که ضمناً نشانگر وضعیت اجتماعی روزگار خود نیز می باشد .

باری پس از رسیدن به تبریز ، مورد عنایت خاص میرزا میران شاه ، شاهزاده تیموری قرار می گیرد . جالب این است که هیچ شاهزاده تیموری را سراغ نداریم که شاعر ، شعرشناس یا دست کم شاعر نسواز نباشد . شاهرخ پسر دیگر تیمورچنان بساطی در شعر دوستی و فرهنگ پروری راه انداخت که در تاریخ شعر فارسی از برجسته ترین حامیان شعر و ادب لقب گرفت . پادشاهان تیموری هند ، در باره هنرمندان و شاعران عنایت ویژه ای داشتند ، اکبر پادشاه هند را می توان بزرگترین حامی شعر فارسی در تمام تاریخ آن نامید .<sup>۲۲</sup> و خود تیمورخون ریز که خود را عذاب الهی معرفی می کرد ، دو شخصیت متفاوت داشت شخصیت نخستینش غارتگری و ستم پیشگی است و دومش هنرپروری و اهل ذوق بودن ، برخوردار - اگرچه سمبولیک - تیمور با حافظ نشانگر این وجه

اوست. معروف است که وقتی تیمورغزل معروف حافظ به مطلع :

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

را خواند شاعر را به حضور طلبید و گفت من برای آبادی سمرقند دنیا را به آتش کشیده‌ام ، چگونه به خال مشوق می بخشی ... مطلب اگر هم ساختگی باشد نشانگر هنر دوستی و ذوق زیبایی پسند تیمور جهانگشا رامی رساند.

به هر حال میران شاه نسبت به شیخ کمال ارادت ورزید و گاهی همانند همه قدرت مداران برای تظاهر هم که شده - هدیه های سی تقدیم او و خانقاهش می کرد:

" میرزا میران شاه نسبت به شیخ کمال ارادتی تمام و عقیدتی لاکلام داشت و روزی به ملازمت آن جناب رفته کمر مرصع به رسم نذر به نزد شیخ نهاد ، و به خلاف معهود شیخ آن کمر را برداشت و به خانه برد و بعد از لحظه ای که به صحبت اصحاب معاودت کرد، همه راه مقبوض یافته پرسید که یاران چرا بی حضورند؟ یکی از حاضران گفت که درد کمر دارند شیخ تبسم کرد و گفت کمر را بیاورند و قسمت کنند.<sup>۲۳</sup>"

آنچه نوشته شد از جلد سوم حبیب السیر خواندمیر بود. و نیز در طرایق الحقایق نایب صدر شیرازی در باره ارادت و نوازش میرزا میران شاه به کمال چنین آمده است :

" روزی میرزا میران شاه پسر امیر تیمور که از جانب پسر ایالت آذربایجان داشت ، به دیدن شیخ آمد. چهرگان پادشاه برباغچه

شیخ دویدندوبه غارت درخت آتوجه و زردآلو مشغول شدند. شیخ تبسمی کرد و چهرگان را گفت مغولان ! غارتگری را در باغی دیگر کنیدکه کمال بیچاره قرض دار شده و بهای این باغچه وجه قرض خواهان کرده است . سلطان گفت مگر شیخ راقرض است ؟ شیخ فرمود ده هزار دینار، پادشاه حکم دادده هزار دینار بیاوردند و در همسان مجلس تسلیم شیخ نمودند وبه وام خواه داد. ۲۴

بنابراین شیخ کمال در طول عمر طولانی خود، آشفته‌گیهای دوره مغولی ، جلایری و تیموری را که کانون اصلی هر سه ، آذربایجان بود دیده و با توجه به ذهن و اندیشه هر شاعر و عارف ، نمی توانسته از این نابسامانی متاثر نشود. در قالب غزل زبان نیش دار خود را به سوی ستم پیشگان حکومتی از یک سو و متظاهران تنگ نظر از سوی دیگر نشانه رفته است .

داریم ساقیا هوس عشرت و نشاط

جویای راه میکده‌ایم اهدناالصراط

میخانه‌ای بسازوبکنوقف عاشقی

چیزی که بی‌ریاست به از صدپل و رباط

زاهدبه روزحشرپل و جوی کرده گم

میخواره چسته از پل و بگذشته از صراط

ما عاشقیم ورنده معشوق مختلط

ای شیخ‌نیک نام به ماکن کم اختلاط

در شهرکس نمانداز آن شه‌رقیب کس

فرزین شود پیاده چو گردته‌ی بساط

زان لب ، روم به خنده ، چودشنام بشنوم

نقل ومی است موجب شادی وانبساط

سرعت مکن به وصف لب وعارضش کمال

کاری است هر دونا زک و شرط است احتیاط

در جمع بندی این بخش که مضمون و محتوای سخن کمال خجندی را در بر می گرفت ، به این نتیجه رسیدیم که او همانند بسیاری از شاعران عارف سده های هفتم و هشتم هجری از وضعیت سیاسی و اجتماعی نابهنجار این دوره رنج می برده و هر جا دست می داده نیش تیز کلام آتشین خود را به سوی مزوران و ریاکاران نشانه می رفته است. سخن پایانی در این بخش اینکه کمال نیز مانند گروهی از شاعران متعهد و حافظ وار است که شعر ناب او در خدمت افشای نابسامانیهای اجتماعی و هدایت آن به سوی نیک مطلق و خوبیهای پذیرفته شده از جانب افکار باز و روشن ، سروده شده است و شاعر از سرایش شعر هدفی جز بیان مسئولیت اجتماعی و اصلاح جامعه و ارشاد مردم نداشته است .

اکنون وقت آن رسیده است که بخش دوم بررسی خود را آغاز کنیم و این پرشش را مطرح سازیم که کمال ذهن و اندیشه خود را چگونه به تصویر کشیده است ؟

آنچه امروز به نام غزل کلاسیک فارسی نامیده می شود. از سده ششم و شاعر نامدار آن دوره ، سنایی غزنوی آغاز شده است که این نوع شعر باید چند ویژگی اصلی داشته باشد :



- ۱ - روابط دوطرف را بیان کند (عاشق و معشوق).
- ۲ - هر یک از بیتها استقلال معنایی داشته باشد.
- ۳ - واژه‌های ملایم و دلنشین در سرودن آن به کارگرفته شود.
- ۴ - بیتهای آن معمولا بین ۷ تا ۱۳ باشد.

در انواع غزل نیز بحثهای طولانی وجود دارد که عاشقانه عارفانه و اجتماعی از انواع معروف آن است. پس از سده ششم، غزل کلاسیک فارسی گسترش می‌یابد و در سده‌های هفت و هشت به تکامل می‌رسد که نقطه پایانی و اوج آن در اواخر سده هشتم به دست حافظ مجال تجلی می‌یابد. در پیدایش و گسترش غزل کلاسیک فارسی سه چهره نامدار این نوع شعر درخشانتر و برجسته‌تر از همه چهره‌های متعدد است. مولوی، سعدی و حافظ و برای بررسی و نقد سخن شاعران غزلسرای دیگر کافی است معیار سنجش را بیان این شاعران قرار دهیم و با آنان مقایسه کنیم. "برجسته‌ترین صفت غزل مولوی، در دیوان شمس، استفاده او از وزنهای ضربی و خیزایی\* است که هدف اصلی گوینده تحرک بخشیدن و به وجود و شور آوردن خواننده بوده است و بی‌گمان خود نیز این غزلها را در حال وجد سروده است <sup>۲۸</sup> در دیوان کمال بسنه غزلهایی می‌توان برخورد که شور و حال غزل مولوی را دارد:

گرم زخم بی‌روی او شرم آیدم از روی خود

عاشق نجوید زندگی بی‌صحبت دلجوی خود

---

\* وزن خیزایی در مقابل وزن جویباری و ملایم مانند وزن اغلب

فزلهای سعدی.

من جان همی گندم زغم ، آن لب زمن می خواست دل  
 فرهاد می زد تیشه ها بر سنگ شیرین سوی خود  
 باماه گفتم این همه حسن از کجا آورده ای  
 گفتا که خاک کوی او مالیده ام بر روی خود  
 گفتی سربیک موی من هر دو جهان دارد بهیلا  
 دیدی که هم نشناختی مقدار تار موی خود  
 ناصح بگفت از اولم کز عشق خوبان توبه کن  
 روی تو دید و توبه کرد آخر ز گفت و گوی خود  
 در دور چشمت شد سیه از دود دل محرابهیلا  
 ۲۶  
 گر باورت ناید زما بنگر خم ابروی خود  
 طبیعی است مقایسه نه تنها کمال بلکه هریک از سخن سرایان  
 نامدار فارسی ، با سعدی شیرین سخن ، تنها برجستگی سعدی را نشان  
 خواهد داد - چه خود شیخ بزرگوار نیز به این حقیقت آگاه بوده و  
 اشاره کرده است که :

بر حدیث من وحسن تو نیفزاید کس  
 حدهمین است سخندان و زیبایی را  
 اما اینکه کمال در استقبال از سعدی مقامی به دست آورده و سخن خود  
 را همواره و روان کرده است بی گمانیم . پاره‌ای از غزل‌های کمال در  
 گوش " غیر مسلح " طنین غزل‌های سعدی را می تواند داشته باشد:

این میوه شیرین مگراز باغ بهشت است  
 وین حور بهشت از شکر ناب سرشنه است  
 در باغ بهشت این قدور خسار ندیدند  
 این سرو که بنشانده و این لاله که کشته است

ماروضه نخواهیم که هر جا چو توحوری است

۲۷

سوگند به خاک سرکویت که بهشت است

\* \* \*

از ویژگیهای فنی غزل کمال خجندی ، التزام هفت بیت است که در -  
قطعه زیر به این موضوع اشاره کرده است .

هفت بیت آمد غزلهای کمال

پنج گنج از لطف آن عشر عشیر

هفت بیتی های یاران نیز هست

هر یکی پاک و روان و دلپذیر

لیک از هر هفتشان حک کردنی است

۲۸

چار بیت از اول و سه از اخیر

اما غزل مولوی در دیوان کبیر، وقتی تمام می شود که مضمون  
شاعر فروکش کند. به این دلیل است که گاهی غزلهای مولوی از هفتاد  
هشتاد بیت نیز تجاوز می کند. شور و حال و هیجان درونی مولوی را نه  
تنها در غزلهای کمال خجندی بلکه در هیچ شاعر دیگری غیر از دیوان  
خود او نمی توان دید. کمال تنها بخشی از ویژگیهای متعدد غزل  
مولوی را به ارث برده و در پاره‌ای از غزلهای خود آنها را به کار برده  
است .

مشابهت غزل کمال با غزل سعدی بیش از سایر شاعران غزلسرا

بیش از سده هشتم است . با توجه به اینکه سعدی شیرین سخن سا  
نامردمی های روزگار خود با ملایمت مخصوص برخوردار می کند و مانند

شاعران پرخاشگرده هشتم از جمله اوحدی ، کمال ، حافظ باسخنان کوبنده و گزنده به مبارزه صریح برنمی خیزد بلکه تنها در مقام نصیحت گو و معلم اخلاق با نرمی و ملاطفت - که بی گمان پرخاش و اعتراض شدید در ژرفای سخن اوست - کژ اندیشان روزگار را به راه راست هدایت می نماید:

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی

نظری به خویشتن کن که توهم گناه داری<sup>۲۹</sup>

بنابراین سعدی ، بویژه در غزل ، جانب نرمی و ملایمست را رعایت می کند و با واژه ها ترکیبها و عبارتهای مخصوص خود ، و با استفاده از وزنهای جویباری<sup>۳۰</sup> و نرم و لطیف ، اندیشه بلند و اندرز ارشادکننده خود را به گوش خواننده اش می رساند. کمال از عبارتها و واژه ها و وزنهای سعدی استفاده کرده است و غزلهایی سروده است که از نظر فنی شباهت زیادی به غزلهای سعدی دارد، غزل زیر، خواننده را به یاد غزل سعدی به مطلع :

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی

حق را به روزگار تو با ما عنایتی

می اندازد که مصراعی از آن را نیز در تخلص تضمین کرده است .

دارم ز ابروان تو چشم عنایتی

کژ نازم ارکشی نکنندم حمایتی...

گو بر درت رقیب گدابخش با کمال

" غوغا بود دود پادشاه اندر ولایتی<sup>۳۱</sup> "

اینجا سخن سرونگوییم که پست است  
 و آنجا صفت ماهنخوانیم که زشت است  
 خطی که لببت در قلم آورد چو یا قوت  
 انصاف توان داد که یا قوت نوشته است  
 خشت در خود بر سر عاشق مزنی دوست  
 مارا ز سر خویش چه غم حیف ز خشت است  
 از خرقة تننت دید کمال آن مهومی گفت

این رشته باریک در این خرقة که رشته است

۳۲

اما بزرگترین و پرافتخارترین غزلسرای فارسی - حافظ - در دیوان کمال نیز همانند همه دیوانهای پس از خود حضور چشمگیری دارد - ذهن کمال و اغلب شاعران گروه تلفیق از عماد و سلمان و اوحدی و خواجو تا حدودی نزدیک به ذهن حافظ است و برجسته ترین نقطه اشتراک آنان ، پرخاش و مبارزه علیه ریاکاران می باشد، اما بیسان حافظ با همه این شاعران متفاوت است و هیچ شاعری از نظر بیان و زبان نتوانسته است به حریم حافظ نزدیک شود. برای روشن شدن مطلب برخی از ویژگیهای زبان حافظ را می شماریم سپس وضعیت زبان کمال را با آن مقایسه می کنیم .

زبان حافظ اوج پختگی زبان شعر فارسی در پایان سده هشتم و به بعد است . غزل فارسی که اوج ظرافت معنوی را در سده هفتم ، در هنر سعدی ، طی کرده بود، به دست حافظ در سده هشتم به اوج دیگری که ظرافت لفظی باشد، دست یافت . حافظ در شناخت موسیقی الفاظ و وزنهای شعر بی نظیر است و برای همین است که خوشترین و طربناکترین و روانترین وزنهای را در دیوان حافظ می توان دید. دیگر اینکه زبان

شعر حافظ دستورمنداست و حداکثر قرابت و نزدیکی رابه زبان نثر دارد. توجه حافظ به آرایه‌های لفظی و معنوی کلام نیز قابل ملاحظه است از این نظر مهم ترین روش حافظ در آرایش سخن خودداری از افراط در آراستن و صنعت تراشی است. هر بیتی از حافظ چندین صنعت بدیعی دارد بدون اینکه سخن دیریاب شده باشد.<sup>۳۳</sup> سخن پایانی اینکه برجسته ترین صفت سخن حافظ از نظر لفظ استفاده دقیق و بهنگام از ایهام است و بار معانی گوناگون واژه ها و عبارتها و نیز ارتباط چندجانبه آنها. در بیت زیر نا ارتباط واژه ها باهم و بار معانی عبارتها را خواننده به دست نیآورد لذت درک معنی و زیبایی لفظ حافظ را در نخواهد یافت.

رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست

<sup>۳۴</sup> نهدبه پای قدح هرکه شش درم دارد

هیچ واژه‌ای در این بیت قابل تغییر نیست و همه واژه های اصلی با تار نامرئی به هم پیوسته است. در دیوان کمال بیت‌های فراوانی می توان یافت که از نظر ذهن مشابه حافظ است اما بیت‌های حافظانه از نظر لفظ زیاد نیست.

وصل بتان خانه بر اندازم آرزوست

ساقی بیا که باده دمسازم آرزوست

چنگ خمیده قامت بسیار گو کجاست

کان پیوخشک مغز ترا و ازم آرزوست

می خوش حریف چنگ نواز است و مست نیز

اینها به یک دو محرم همرازم آرزوست

دوشم به یک دونغمه چه خوش وقت ساخت چنگ  
 ای مطرب آن دونغمه خوش سازم آرزوست...  
 بر مرغ جان فضای جهان است چون قفس  
 تا در هوای کوی تو پروازم آرزوست  
 از بهر پاس خاطر تبریزیان کمال  
 با ساربان مگوی که شیرازم آرزوست<sup>۳۵</sup>

در غزل یاد شده از نظر ذهن، مضمونهای حافظانه فراوانی می توان به دست آورد. مانند: معشوقه پرستی، می طلبی، غم زدایی موسیقی، غم زدایی می، تفکر عرفانی، خستگی از توده مردم و درخواست یاری از محرمان راز قفس انگاشتن زندگی دنیوی، آرزوی پرواز به سوی " نیک مطلق " و... از نظر لفظ و آرایه نیز غزل حافظ وارمی باشد و آوردن آرایه های لفظی و معنوی گوناگون از جمله: ایهام، ایهام تناسب، مراعات نظیر، تضاد، تناسب، نغمه حروف، سمبول بویژه سمبول های عرفانی، تلمیح، تلویح... غزل کمال را به حد کمال رسانده و اگر مولوی، سعدی و حافظ در قلمرو غزل فارسی ظهور نمی کردند، کمال به خاطر چندین غزل ناب از جمله همین غزل از برجسته ترین غزلسرایان ادب فارسی به حساب می آمد.

در غزل زیر اندیشه های ژرف عرفانی را با بیانی آراسته و طعنه-

های رندانه سروده است:

دوست در جان نیست زو خبرت

تشنه مردی و آب در نظرت

نام دریا دلی بر آوردی  
 طرفه کاین آب نیست درجگرت  
 پس که پیش تورفت ذکر فرات  
 صفت آب کرد تشنه تـرت ...  
 به خدا و بهشت مزده دهان  
 به خدا می دهند درد سـرت  
 آدم از خود بهشت ننگ بهشت  
 مرد باید به همت پـدرت  
 به دو عالم نظر مکن چو کمال  
 تا نمایند عالم دگـرت<sup>۳۶</sup>

در غزل زیر که فضای عاشقانه در آن موج می زند، سعدی وار عمل کرده و همانند غزل پیشین با الفاظی لطیف و رقیق و احساسی دلنشین و کلامی کاملاً آراسته و مزین غزل را سروده و به افتخار خوشگویی نایل آمده است. صنایع لفظی و معنوی با مفاهیم ژرف و عمیق درهم آمیخته و اثری جاودان آفریده است :

ز ماهتاب جمالت ز ماه تاب رود  
 چه جای ماه سخن هم در آفتاب رود  
 تو آن دری که ز پیش نظر اگر بروی  
 مرا ز دیده گریان در خوشاب رود  
 مکن به خون چشم سرخ زان که کسی  
 طمع نکرده به خونی که از کباب رود



به حسرت نگر سوی آن گل سیراب  
 ز جان تشنه کجا آرزوی آب رود  
 کشیدم از توجفای جهان که می دانست  
 که بر من از ملک رحمت این عذاب رود  
 چو رفت در سرا و سرتوهم برو ای جان  
 که بر تو نیز نباید که این عتاب رود  
 کمال چشم تو گرمی بردشب هجران

۳۷

خیال خواب چنانش بزن که خواب رود

با توجه به آرایه‌های لفظی و معنوی و چگونگی بیان کمال خجندی<sup>۴</sup> در چند غزلی که به عنوان نمونه آورده شد، او را می‌توان از شاعران خوب سده هشتم هجری دانست که شعری آراسته سروده اما آرایش باعث دیریابی شعرش نشده است. این خاصیت یاد شده بسیار مهم است زیرا از مهمترین ویژگیهای شعر سعدی و حافظ است. در غزل رندانه زیر، رد پای سعدی از یک سو و شاعران قلندر مشرب بویژه حافظ از سوی دیگر به چشم می‌خورد که به عنوان حسن ختام بحث آورده می‌شود:

ساقی بیار باده که عید صیام شد  
 آن مه که بود مانع رندی تمام شد  
 درده فدح ز اول روزم که بعد از این  
 حاجت بدان نماند که گویند شام شد  
 امروز هر که خدمت معشوقومی کند  
 بختش کمینه چاکرو دولت غلام شد

بس خرقه‌ای که بود به دکان می فروش  
تسبیح و جامه در گرو نقل و جام شد  
با زاهدان مگوی ز مستی و ذوق عشق  
بر عاشقان حلال و برایشان حرام شد  
در روی خوب گر چه تا مل مباح نیست  
امکان رخصت است به نیت چو عام شد  
از اهل عشق ننگ ندارد کسی کمال  
جز نا کسی که در پی ناموس و نام شد

## یادداشتها

- ۱ - درهیچ یک از منابع معرفی شده ، سال تولدکمال نیامده وهممه  
پژوهشگران آغاز شده هشتم را یادکرده‌اند. با استنادبه بیت زیر  
و تاریخ وفات شاعر ، این تاریخ تقریبی را می توان پذیرفت.  
چو دیدم قبله روی تو صد ساله نماز خود  
به محراب دوا برویت قضا کردم قضا کردم
- ۲ - فرهنگ معین ج (۵) با اندکی تصرف
- ۳ - مقدمه دیوان کمال از عزیز دولت آبادی
- ۴ - مشخصات دیوانها از مقدمه آقای عزیز دولت آبادی نوشته شد.
- ۵ - از این نسخه به بعد از مقدمه چاپ مسکو نوشته شد.
- ۶ - تاریخ مغول در ایران ، اقبال آشتیانی .
- ۷ - دیوان چاپی دولت آبادی .
- ۸ - حافظ ، خلخالی .
- ۹ - کلیات عبید زاکانی ، آشتیانی.
- ۱۰ - از سعدی تا جامی ، براون با اندکی تصرف .
- ۱۱ - تاریخ ادبیات در ایران ج(۳)بخش (۱) دکترصفا بتلخیص وتصرف
- ۱۲ - دیوان چاپی ، دولت آبادی
- ۱۳ - همان منبع
- ۱۴ - در اغلب منابع خانقاه کمال را " ولیانکوه " ذکر کرده اند اما چون در

- اطراف محل خانقاه کوهی وجود ندارد باید " ولیانکو " یا " ولیانکوی " باشد که در پارک کمال امروزی نیز ولیانکوی نوشته‌اند.
- ۱۵ - در چاپ آقای دولت آبادی بصورت ولیانکوه ، آمده است .
- ۱۶ - دیوان ، چاپ دولت آبادی
- ۱۷ - تاریخ ادبیات در ایران ج (۳) بخش (۲) دکتر صفا با تلخیص و تصرف
- ۱۸ - دیوان ، چاپ دولت آبادی
- ۱۹ - همان منبع
- ۲۰ - همان منبع
- ۲۱ - همان منبع
- ۲۲ - تاریخ ادبیات در ایران ج (۴) صفا با تصرف
- ۲۳ - حبیب السیر ج (۳) به نقل از مقدمه دیوان ، چاپ دولت آبادی
- ۲۴ - طریق الحقایق ، نایب صدر شیرازی به نقل از مقدمه دیوان ، چاپ دولت آبادی
- ۲۵ - سیرغزل در شعر فارسی ، دکتر سیروس شمیسا
- ۲۶ - دیوان ، چاپ دولت آبادی
- ۲۷ - همان منبع
- ۲۸ - غزلیات سعدی
- ۲۹ - عروض و قافیه دکتر شمیسا با تلخیص و تصرف
- ۳۰ - دیوان ، چاپ دولت آبادی

- ۳۱ - دیوان ، چاپ مسکو
- ۳۲ - نهن و زبان حافظ خرمشاهی با تلخیص و اندکی تصرف
- ۳۳ - دیوان حافظ ، غنی و قزوینی
- ۳۴ - دیوان ، چاپ دولت آبادی
- ۳۵ - دیوان ، چاپ دولت آبادی
- ۳۶ - دیوان ، چاپ دولت آبادی
- ۳۷ - دیوان ، چاپ دولت آبادی

## فهرست منابع

- در تنظیم این نوشته از منابع گوناگونی سود جستیم که برخی از آنها به قرار زیر است :
- ۱ - دیوان کمال ، عزیز دولت آبادی ، چاپ اول ، ۱۳۳۷ ، تبریز .
  - ۲ - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا جلد سوم بخش ۲ - چاپ سوم ۱۳۶۲ تهران - فردوسی .
  - ۳ - تاریخ ادبی ایران ، ادوارد براون جلد سوم - از سعدی تا جامی - ۱۳۵۷ تهران - امیرکبیر .
  - ۴ - سیرغزل در شعر فارسی ، دکتر شمیسا ۱۳۶۲ - تهران فردوسی .
  - ۵ - سبک شناسی ، دکتر شمیسا چاپ اول - ۱۳۷۱ - دانشگاه پیام نور .
  - ۶ - بیان در شعر فارسی ، دکتر ثروتیان ۱۳۶۹ - تهران - انتشارات برگ .
  - ۷ - ذهن و زبان حافظ ، خرمشاهی چاپ سوم - ۱۳۶۷ - نشر نو - تهران .
  - ۸ - سیری در شعر فارسی ، دکتر زرین کوب چاپ دوم - ۱۳۶۷ - نوین - تهران .
  - ۹ - مسایل عصر ایلخانان ، دکتر مرتضوی موسسه تاریخ و فرهنگ ایران ۱۳۵۸ دانشگاه تبریز .
  - ۱۰ - سخنوران متصوف آذربایجان در دوره مغول و تیموریان ، نگارنده پایان نامه دکتری - چاپ نشده .